

عرفی شدن و زندگی روزمره*

عباس وریج کاظمی*

مهدی فرجی**

چکیده

مقاله حاضر به تحلیل سطوح عرفی شدن جامعه ایران در سه سطح کلان، میانه و خرد می‌پردازد. ایده اصلی مقاله این است که در سطح کلان شاهد عرفی شدن در قلمرو سیستم هستیم. اما در قلمرو زیست-جهان و حوزه خصوصی و عمومی، دین حضور فعال دارد. در سطح میانی نیز باید بین دین سازمانی و دین در حوزه عمومی مردم تفاوت قائل شد. در سطح کنشهای فردی، باورها و انگیزشهای مذهبی، همچنان نقش قابل ملاحظه‌ای در جهت دهی به کنشهای مردم ایفا می‌کند. در عین حال مردم تمایل دارند میان کنشهای دینی که آزادانه در زیست-جهان شکل می‌گیرد با کنشهایی که از بالا و در قلمرو رسمی تجلی می‌یابد تفاوت گذارند. به طور خلاصه فرآیند عرفی شدن در سطح کلان جدی‌تر و چشمگیرتر است. نتیجه آنکه برای دینی شدن مجده قلمرو زندگی، ضمن پرهیز از سازمانی کردن عناصر دینی، باید به خروج آنها از قلمرو سیستم و ارتباطی کردن مجدد آنها همت گماشت.

واژگان کلیدی: سیستم، زیست-جهان، عرفی شدن، زندگی روزمره، عقلانی شدن، روحانیت، دین، سازمانی شدن.

* مقاله حاضر برگرفته از پژوهشی است که به سفارش اداره کل تحقیق و توسعه صدا در سال ۱۳۷۹ انجام شده و اینک با تغییراتی در داده‌ها و متن به صورت مقاله حاضر در آمده است. لازم می‌دانیم از مسئولان آن دفتر که با همکاری و ارائه نظرات روشن بینانه ما را در انجام این پژوهش یاری نمودند تشکر کنیم.

** دانشجوی دکتری و پژوهشگر جهاد دانشگاهی / akazemi@chamran.ut.ac.ir

** کارشناس ارشد جامعه‌شناسی / mh_faraji@sociohits.com

۱) جامعه‌ای نیست که در آن دین وجود نداشته باشد. با این حال، هر جامعه‌ای در شکل و نوع دینداری با جوامع دیگر تفاوت دارد. دین در جامعه ما سنتی طولیل و مستحکم دارد. ساختارهای هنجاری دینی مستمراً در حال باز تولید بوده‌اند. سازمانهای منتسب به دین همواره حضور داشته‌اند. در غالب اوقات حکومتها نیز رسماً دین را ترویج کرده‌اند. از این رو می‌توان گفت ایران جامعه‌ای کاملاً دینی بوده است. «انقلاب اسلامی» نیز پیامد نوعی باز اندیشی و تأمل در زیست - جهان بوده است. در نتیجه نوعی ساختار و سیستم که مبنای مشروعیت خود را از این خودآگاهیهای دینی در سطح زیست - جهان اخذ می‌کرد، باز تولید شد. غالباً این گونه تصور می‌شود که با استقرار «نظام اسلامی»، دینی شدن جامعه به بالاترین حد خود رسیده است. اما امروزه مسئله عرفی شدن فرآیند دینی شدن جامعه را به چالش فراخوانده است.

۲) عمدتاً عرفی شدن فرآیندی اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌گردد. هر جامعه و سیستمی که به سمت تخصصی شدن، عقلانی شدن و تمایز کارکردی و ساختی پیش می‌رود بالضروره عرفی می‌شود. چرا که به موازات این فرآیند، خودمختاری خرده سیستم‌ها از یکدیگر و استقلال آنها از نهاد دین، زمینه را برای عرفی شدن جامعه فراهم می‌کند. از یک سو خرده سیستم‌ها با استقلال از دین، مبنای مشروعیت خود را از عرف، قانون و مقررات می‌گیرند و از سوی دیگر، دین نیز خود به یک خرده سیستم تبدیل می‌گردد؛ خرده سیستمی که بخشی از نیازهای کارکردی جامعه را تأمین می‌کند، نه تمام آن را و تنها در بخشی از ساختار کلان جامعه جای می‌یابد نه در کل آن یا ورای آن. در این فرآیند، این‌گونه تصور می‌شود که دیگر نمی‌توان از سیستم دینی سخن گفت چرا که دین به نوعی خرده سیستم مبدل شده است. اگر عرفی شدن به این معنا باشد که جامعه به موازات تخصصی شدن و پیچیدگی اجزاء و بخشهایش از نهاد دین استقلال می‌یابد فرآیند عرفی شدن در جامعه بالضروره محقق خواهد شد.

۳) اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا عرفی شدن جامعه ایران فرآیندی اجتناب‌ناپذیر است؟ آیا عرفی شدن در تلقی سیستمی آن افول اعتقادات دینی در ایران را به دنبال دارد؟ به عبارت دیگر آیا دین در جامعه ما رنگ خواهد باخت؟ جامعه‌ای که در آن دین همواره نقش مهمی برعهده داشته است، چه سرنوشتی پیدا خواهد کرد؟ این پرسشها، مسائل بنیادی عرفی شدن را در جامعه ما دنبال می‌کند. دغدغه اصلی این مقاله پرداختن به این مسئله است که عرفی

شدن در جامعه ما چگونه باید تحلیل گردد و چگونه می‌توان به احیای دین و بسط نوعی اجتماع عاشقانه مؤمنان در جامعه خود امیدوار بود.

پیشینه نظری

دیدگاه‌های نظری در مورد مقوله عرفی شدن، یک دست نیست. این تفاوتها عمدتاً از تعاریف متفاوتی ناشی می‌شود که صاحب‌نظران از دین و مقوله عرفی شدن ارائه می‌کنند. مع الوصف در تبیین پدیده عرفی شدن، برخی بر عوامل درون دینی تأکید کرده‌اند که عمدتاً بر "نظریه عقلانیت" و بر متکی بوده است. از نظر وبر، تاریخ کلیساها و قوانین شریعت، بخش دیگری از این فرآیند است. با توجه به این دیدگاه، پیتز برگر بر عوامل و نیروهای "مشوق عقلانیت" در دین تأکید کرده است که خود به عرفی شدن دین و جامعه یاری می‌رساند. برخی دیگر در این تبیین بر عوامل خارج از دین، عقلانیت، سازمانهای اجتماعی، رشد علم و تخصصی شدن امور تأکید کرده‌اند. نکته دیگری که در نظریه‌های "عرفی شدن" به صورتی پروبلماتیک^۱ عرضه شده افول یا احیای دین در نتیجه فرآیند عرفی شدن بوده است. برخی معتقدند که عرفی شدن به معنای افول باورها و اعتقادات دینی است و عده‌ای دیگر عرفی شدن را با افول دین یکی نمی‌گیرند. استارک، بین بریج، کمپل و لوکمان از جنبشها و فرقه‌های نوظهوری نام می‌برند که در دنیای مدرن ایجاد شده‌اند. به نظر آنها جامعه مدرن، ممکن است اقتدار سازمانهای کلیسایی را تضعیف کرده و به افول دین آیینی و کلیسایی منجر شده باشد اما صورتهای جدیدی از دین را نیز ایجاد کرده است (همیلتون ۱۳۷۷).

به نظر بیلتون (۱۹۸۷) این استدلال که جامعه به طور روزافزون به سمت عرفی شدن سوق می‌یابد چندان مستحکم نیست. باید پرسید که چگونه قوت و نیروی دین را اندازه‌گیری می‌کنیم. بسته به آن که از چه شواهدی استفاده کنیم یک جامعه می‌تواند بیشتر یا کمتر دینی یا برعکس بیشتر یا کمتر عرفی قلمداد شود؛ مثلاً یک مورد از فرآیند عرفی شدن به این نکته وابسته است که تعریف ما از دین چه باشد و ما چه جایگاه اولیه‌ای برای دین قائل باشیم. غالب جامعه‌شناسان، دین و عرفی شدن را با توجه به مقوله نهاد تعریف می‌کنند. در تعریف نهادی، دین با حضور در کلیسا، رعایت شعایر مذهبی و ... تعریف می‌شود و هر حرکت و فاصله‌گیری از

این مشارکت نهادی، افول دین تلقی می‌گردد. مثلاً ویلسون (۱۹۶۷) عرفی شدن را به عنوان فرآیندی تعریف می‌کند که از طریق آن، نهادهای دینی، اهمیت اجتماعی کردن را از دست می‌دهند. او شواهد آماری عرفی شدن را هم برای انگلستان و هم برای مسیحیت آمریکایی گردآوری می‌کند تا افول دین را در "مشارکت سازمان‌مند دینی" اندازه‌گیری کند. نتیجه آنکه کلیسای مسیحی نفوذ مستقیم خود را بر ایده‌ها و فعالیت‌های افراد از دست داده‌اند (بیلتون ۱۹۸۷: ۴۱۹).

پژوهش‌های دیگری وجود دارد که خلاف این روند را نشان می‌دهد. داده‌های جمع‌آوری شده در مؤسسه گالوپ تا ۲۰ سال گذشته، نشان می‌دهد که تغییرات اندکی در میزان اهمیت دادن آمریکایی‌ها به دین رخ داده است. بیش از ۹۰ درصد آمریکایی‌ها به دین علاقه‌مندند. تقریباً ۷۰ درصد آمریکاییها عضو یکی از دویست و پنجاه هزار کلیسای هستند که در آمریکا وجود دارد. تقریباً ۴۰ درصد، هفتگی به کلیسا می‌روند و ۶۰ درصد بیان کرده‌اند که دین در زندگی‌شان خیلی اهمیت دارد. همچنین این تحقیق نشان داده است که تقریباً ۸۰ درصد معتقدند که اراده خدا در زندگی و رخدادهای زندگی روزانه آنها دخیل است (گلاسنر ۱۹۹۷).

عرفی شدن با فرآیند عقلانی شدن و صنعتی شدن جامعه همراه است. به همین دلیل عرفی شدن به همراه اقتدار وسیع دولت بر همه امور زندگی در جدایی دین از دولت منعکس می‌شود. فردی مثل پارسنز (۱۹۶۳) این جدایی را توسعه از یک شکل نسبتاً ساده به اشکال پیچیده‌تر فرض می‌کند. این جدایی معرف "تفکیک ساختی" روزافزون جامعه است. اگر شخصی بپذیرد یک نهاد دینی خود را با محیطش منطبق ساخته است، ضرورتی ندارد که فرض کند فرآیند صنعتی شدن همان تأثیر را بر اعمال دینی گذاشته است؛ مثلاً در حالی که مشارکت نهاد دینی بریتانیایی و عضویت در آن افول پیدا کرده، سطح اعمال دینی آمریکایی، اگر نگوئیم افزایش یافته است، حداقل ثابت مانده است (بیلتون ۱۹۸۷: ۴۲۸).

همان طور که بیان شد در بحث عرفی شدن، برخی به مرگ دین در جامعه مدرن اعتقاد دارند؛ به این معنا که دین به یک سرگرمی در جامعه تنزل پیدا کرده است. رویکرد دیگری نیز وجود دارد که طرفداران آن معتقدند دین در حال دگرگونی است اما در حال ناپدید شدن نیست. رابرت بلا بر خود مختاری شخصی به عنوان مشخصه آشکار دین مدرن تأکید می‌کند. امروز آدمیان کمتر آموزه‌های دینی‌شان را بدون پرسش می‌پذیرند. وی این مسئله را محصول تکامل دینی می‌داند. بلا، دین مدنی را به عنوان شاهدی از نیازهای مستمر برای نمادهای مقدس می‌داند (تامسون ۱۹۹۷: ۲۱۰-۲۰۹).

مجموعه این استدلال‌ها نشان می‌دهد که جامعه‌شناسان بر سر چگونگی روند عرفی شدن و معنایی که از آن مستفاد می‌گردد توافق نظر ندارند. گروهی عرفی شدن را به معنای مرگ دین تلقی می‌کنند، گروهی آن را به معنای عقب نشینی دین از موضعی می‌دانند که در گذشته داشته است و گروهی از ظهور صور جدیدی از دینداری در جامعه مدرن سخن می‌گویند. درک ما از فرآیند عرفی شدن در این مقاله این است که روند عرفی شدن تا اندازه زیادی با زمینه و بستر اجتماعی - تاریخی هر جامعه رابطه‌ای نزدیک دارد. تا آنجا که معنای این روند از هر جامعه به جامعه دیگر متفاوت است. چرا که مکان اولیه دین در یک جامعه (بسته به نوع دین و نوع جامعه) با مکان اولیه دین در جامعه‌ای دیگر متفاوت است. بنابراین روند عقب نشینی دین یا زوال آن را باید با توجه به جایگاه گذشته‌اش سنجید و این جایگاه از یک جامعه به جامعه دیگر متفاوت است.

علاوه بر توجه به جایگاه اولیه دین می‌توان تحلیل فرآیند عرفی شدن را با توجه به سطح‌بندی مشترکی که در هر جامعه هست اندازه‌گیری کرد؛ مثلاً اگر امروزه در غرب خروج دین از سطح نهاد خانوادگی و فرهنگی جامعه متغیر مهمی برای تحلیل عرفی شدن است در جامعه ما عرفی شدن را باید در سطوحی چون اقتصاد و سیاست سنجید. سطح اقتصاد و سیاست به گفته برگر (۱۹۹۱) اولین سطوح یک جامعه‌اند که فرآیند عرفی شدن در آن محقق می‌گردد. این فرآیند در قرون گذشته در غرب طی شده و اکنون به لایه‌های زیرین آن (یعنی خانواده، سطح ارزشها و هنجارها، فرهنگ و سطح منابع معناسازی جهان) نفوذ کرده است. در جامعه ما که بر شالوده‌های دینی استوار است دنبال کردن فرآیند عرفی شدن در زیرین‌ترین لایه‌های زیست-جهان بی معنی است. از این رو متناسب با سطح جامعه از حیث صنعتی شدن و مدرن شدن، لازم است به تحلیل فرآیند عرفی شدن همت گماشت.

ابعاد عرفی شدن

از نظر کارل دابلر (۱۹۹۱) عرفی شدن سه بعد دارد:

بعد جامعه: به عرفی شدن در سطح کلان اجتماعی توجه می‌کند، فرآیندی که به تفکیک ساختاری و عملکردی نهادها و مؤسسه‌ها مربوط می‌شود.

عرفی شدن درون خود دین: به تغییر و تحول دینی که به تحولات ایجاد شده در عوالم دینی به ویژه تمایل آنها به دنیوی شدن مربوط می‌شود.

بعد فردی: به تضمین و التزام دینی شخصی مربوط به رفتار فردی مربوط می‌شود و میزان

همبستگی افراد با گروه‌های دینی را نشان می‌دهد.

دابلر همچنین بر ضرورت تفکیک بین سطوح تحلیل تأکید می‌کند: سطح کلان یا اجتماعی، سطح میانه یا خرده سیستم‌ها و سطح خرد یا فردی. در اینجا وی مثال‌واره‌ها و سرمشقه‌های متفاوتی را براساس سطوح تحلیل پیشنهاد می‌کند (دابلر ۱۹۹۹: ۲۲۹). دابلر "تفکیک نهادی" (لوکمان ۱۹۶۷)، "استقلال و خود مختاری" (برگر ۱۹۶۷؛ ویلسن ۱۹۶۹) "عقلانی شدن" (برگر ۱۹۶۷؛ ویلسون ۱۹۸۲) "جامعه‌ای شدن" (ویلسون ۱۹۷۶)، "افسون زدایی از جهان" (وبر ۱۹۲۰؛ برگر ۱۹۶۷)، "خصوصی شدن" (برگر ۱۹۶۷؛ لوکمان ۱۹۶۷) و "عمومی شدن" (بلا ۱۹۹۱؛ پارسنز ۱۹۹۷) را در سطوح کلان و پایگاه مربوط به جامعه قرار می‌دهد.

دابلر در سطح میانه که سطح مربوط به خرده سیستم‌هاست، به عرفی شدن خود دین می‌پردازد و مفاهیمی چون "تعدد یابی" و "متکثر شدن" (مارتین ۱۹۷۸)، "نسبی شدن" (برگر ۱۹۶۷) و "این جهانی شدن" (لوکمان ۱۹۹۰) را در آن جای می‌هد و بالاخره مفاهیمی چون "فردی شدن" (بلا ۱۹۸۵)، "بی‌اعتقادی" (برگر ۱۹۶۷) و "افول دینداری کلیسایی" (مارتین ۱۹۷۸) را در سطح خرد قرار می‌دهد. البته در میان این مثال‌واره‌ها، سه مثال‌واره تفکیک شدن، عقلانی شدن و این جهانی شدن برای یازادایم عرفی شدن، مرکزی و عمده است به گونه‌ای که سایر مثال‌واره‌ها به این سه متکی هستند (دابلر ۱۹۹۱: ۲۳۱-۲۳۰).

عمدتاً در تحلیل کلان و در سطح جامعه، عرفی شدن با تفکیک جامعه به دو بخش حوزه عمومی و حوزه خصوصی تبیین می‌گردد. دابلر (۱۹۹۱) به این تفکیک، حداقل از دو بعد انتقاد می‌کند: اول آنکه این نوع تفکیک و تقسیم‌بندی، عرفی شدن را تنها به حوزه عمومی محدود می‌کند و مواردی از قبیل خانواده را که در حوزه خصوصی قرار می‌گیرند مورد توجه قرار نمی‌دهد، در حالی که بخشی از حیات خانوادگی نیز عرفی می‌شود. دوم آنکه اساساً این تفکیک مفهومی ایدئولوژیک است که به وسیله لیبرال‌ها و سوسیالیست‌ها در قرن نوزدهم برای تفکیک کارکردی حقوقی و خودمختاری نهاد‌های عرفی استفاده شده است. از نظر دابلر در جامعه‌شناسی این زوج ایدئولوژیک باید جای خود را به دوگانگی مفهومی مورد نظر هابرماس بدهد؛ یعنی «نظام» در برابر «زیست-جهان». عرفی شدن به نظام اجتماعی مربوط می‌شود. در این دیدگاه عرفی سازی نظام اجتماعی لزوماً موجب زوال محسوس مشارکت دینی افراد نمی‌شود (ویلیم ۱۳۷۷: ۱۴۱).

از نظر دابلر در تعاملات «نظام‌مند» است که جامعه‌ای شدن^۱ رخ می‌دهد و مناسبات اجتماعی و اولیه به مناسبات ثانویه، تفکیک شده، منفعت طلبانه و رسمی بدل می‌شود، در حالی که در زیست-جهان، روابط خانوادگی، گروه‌های دوستان و شبکه‌های اجتماعی، کمابیش اجتماعی^۲ است. در این گروه‌ها هنوز روابط اولیه مسلط است و روابط اجتماعی، تام، مطمئن، همراه با ملاحظه و مبتنی بر همدردی است (دابلر ۱۹۹۹: ۲۳۶-۲۳۵).

در سطح میانه، تعددیابی و تکثر در بازار دینی ظاهر می‌شود. بازاری مبتنی بر رقابت و شرایط کثرت‌گرایانه که موجد بحران «مقبولیت و اعتبار» برای ادیان می‌شود. ظهور جنبشهای دینی جدید^۳ با فرآیند عرفی شدن درون دینی ارتباط دارد. جنبشهای دینی جدید خواستار انطباق دینداری با جهان عرفی‌اند (دابلر ۱۹۹۱: ۲۳۷). برگر این نوع از عرفی شدن را بیشتر بسط داده است؛ در واقع عرفی شدن درون دینی از سنت دینی قطب و انحصار زدایی می‌کند و با این «قطب زدایی» زمینه برای موقعیت کثرت‌گرایانه فراهم می‌شود. وضعیت کثرت‌گرایانه وضعیتی است که در آن به واسطه انحصارزدایی دینی، دیگر وفاداری مشتریان از قبل تضمین نمی‌شود. وفاداری امری ارادی است. آدمیان در وفاداری و پایبندی خود به دین مختارند. بنابراین سنت دینی که سابقاً می‌توانست با اقتدار، خود را بر پیروان تحمیل کند اکنون تنها می‌تواند آموزه‌های خود را در معرض فروش بگذارد و مشتریان هیچ اجباری برای خرید این یا آن کالای دینی ندارند. موقعیت کثرت‌گرایی همانند موقعیت بازار است. برگر از این طریق نسبت میان کثرت‌گرایی با عرفی شدن را روشن می‌کند. هر نوع کالا یا فعالیت دینی که با نرخ مناسب وارد بازار شود بر منطق اقتصاد بازار مسلط می‌شود. به سبب همین امر، ساختار اجتماعی گروه‌های دینی نیز دگرگون می‌شود (برگر ۱۹۹۱).

گروه‌های دینی از گروه‌های انحصارگرایانه به عامل‌های رقابتی بازار تغییر می‌یابند. در چنین موقعیتی گروه‌های دینی باید خود را به شکل جدیدی سازمان دهند. در یک گروه رقابتی که هدف واحدی دارد همه ناچارند توجه مشتریان و مصرف‌کنندگان را به خود جلب کنند. از این رو در این زمان، پرسش از نتایج، اهمیت پیدا می‌کند. کوشش برای کسب نتیجه در وضعیت رقابتی است که به عقلانی شدن ساختارهای دینی - اجتماعی منجر می‌شود. در واقع به تعبیر وبر ما با نوعی عقلانیت درون ساختارهای دینی روبرو می‌شویم و مثل همه جا، این عقلانی

شدن، خود را در پدیده دیوانسالاری نشان می‌دهد. از این رو نهادهای دینی در جامعه جدید به سمت دیوانسالاری هر چه بیشتر سوق می‌یابند (برگر ۱۹۹۱).

پلورالیسم، انتخابهای بین دین و غیردین یا میان تفسیرهای متفاوت از دین را به موضوع انتخاب آزاد فردی تبدیل کرده است و رابطه افراد با دین را تا اندازه‌ای "نسبی" کرده است (ویلیم ۱۳۷۷: ۱۴۸). دابلر از رهیافت "این جهانی" دین به عنوان فرآیند عرفی شدن درونی دین بحث می‌کند. وی در این بحث بر دیدگاه لوکمان تأکید می‌کند. «یک دگرگونی درونی رادیکال، در کلیسای آمریکا در حال رخ دادن است. امروزه رویای آمریکایی ایده سکولار، به درون دین کلیسا راه یافته است» (دابلر ۱۹۹۹: ۳۷). به عبارت دیگر لوکمان مطرح کرده که کلیسای آمریکایی تا اندازه زیادی در حال عرفی کردن خویش است. به طور کلی برخی برای اثبات این مدعا که عرفی شدن به معنای افول دینداری نیست مفهوم عرفی شدن درونی دین را بسط داده‌اند. به نظر آنها افول شکلی از دینداری و شکلی از اعتقاد دینی، به معنای افول دینداری و اعتقاد دینی نیست بلکه به معنای ظهور نوع جدیدی از دینداری، مطابق با جامعه مدرن است (ویلسون ۱۹۹۷: ۷۵۰).

در نهایت مثال‌واره‌های سطح خرد عبارتند از فردی شدن^۱، بی‌اعتقادی، سقوط دینداری کلیسایی، بی‌کلیسا شدن افراد و مشارکت اندک اعضا در فعالیتهای کلیسایی. فردی شدن دین به معنای این است که دین بخشی از "حوزه خصوصی" می‌گردد. به تعبیر رابرت بلا، کلیسا جماعتی محلی^۲ و "اجتماعی عاشقانه و به هم پیوسته" است؛ اجتماع عاشقانه‌ای که در آن افراد می‌توانند لذت تعلق داشتن به آن را حس کنند. بنابراین، کلیسای محلی بخشی از زیست-جهان است (بلا ۱۹۹۱).

در زمان گذشته، کلیسای کاتولیک بخشی از زیست-جهان بود. کلیسای محلی، بخشی از اجتماعی بود که مردم در آن زندگی می‌کردند، کار می‌کردند و با یکدیگر به درگاه خدا استغاثه می‌کردند. قرار یافتن کلیسا در زیست-جهان، تخصیص هر یکشنبه برای رفتن به کلیسا به عنوان روز مقدس و قدسی کردن^۳ ساختار آن، موجب شد که مردم آن را جماعتی محلی بدانند. بعد از جنگ جهانی دوم، ساختار اجتماعی و عمومی کلیسا ویران شد و کلیسا بیشتر به صورت مکان عمومی در آمد و به سازمانی با ساختار سلسله مراتبی نیرومند و نهادی مقتدر بدل شد. کلیسای

1. Individualization

2. Local

3. Sacralization

کاتولیک بیشتر به نوعی سازمان بدل گردید و از زیست-جهان جدا شد و دیگر نشان‌دهنده تجلیات فردگرایانه نیست. کلیسا وظیفه خدمت‌رسانی به بعضی افراد را بر عهده گرفت. این رویکرد، بیشتر منعکس‌کننده فردگرایی منفعت‌طلبانه است تا فردگرایی اخلاقی و احساسی (دابلر ۱۹۹۹: ۲۴۶-۲۴۴).

تا اینجا سطوح عرفی شدن را در چارچوب نظریه دابلر توضیح دادیم. در ادامه برای تکمیل این سطح‌بندی از نظریه لامبرت استفاده می‌کنیم. لامبرت (۱۹۹۱) سطح‌بندی کلان، میانه و خرد را بر حسب تفکیک میان دو بخش نهادها و نمادها مطرح می‌کند. به اعتقاد وی وضعیت عرفی شدن در بخش نهادها و نمادها متفاوت است و باید هر یک جداگانه بررسی شود. او فرآیند عرفی شدن را در هر دو بخش در سه سطح کلان، میانه و خرد توضیح می‌دهد. لامبرت ابتدا وضعیت عرفی شدن را در بخش نهادها بررسی می‌کند و بر آن است که:

۱) سطح کلان، نشان‌دهنده استقلال نهادها و افراد از نهادهای دینی است، ولو اینکه دین هنوز دین مدنی باشد (ایالات متحده)، یا پیوندی باشد میان فرقه‌های خاص (انگلیکنیسم در انگلستان یا لوتریسم در سوئد) و احزاب سیاسی نیز دارای برجسب دینی باشند (مثل حزب دموکرات - مسیحی).

۲) در سطح میانه به توجه به آموزش دینی در مدارس وضعیتهای مختلفی وجود دارد. برخی پایبند به نوعی اقتدار مذهبی‌اند اما غالب مدارس، آموزش و پرورش مذهبی را رها کرده‌اند. فرهنگ نیز به معنای عام آن از نهادهای دینی مستقل شده است.

۳) در سطح فردی نیز اگر ما داور را بر مبنای درجه خود مختاری افراد از میزان تعلق خود به نهاد دین بدانیم می‌بینیم که عرفی شدن نهادها در سطح فردی بالا است (لامبرت ۱۹۹۹: ۳۰۸-۳۰۳).

در مرحله بعد، لامبرت عرفی شدن نمادها را در سه سطح بررسی می‌کند.

۱) در سطح کلان اگر چه دولتها در کشورهای مختلف روابط متفاوتی با دین دارند اما اغلب دولتها مراجعات دینی خود را رها کرده‌اند.

۲) در سطح میانه، اگر چه علم و اقتصاد به روشنی دین را کنار گذاشته‌اند اما این امر به معنای طرد تمام و کمال دین نیست. خدمات اجتماعی و بهداشت کمابیش ارتباط خود را با دین گسسته‌اند و فرهنگ نیز تا اندازه زیادی مستقل از دین عمل می‌کند اما می‌دانیم که فرهنگ دینی درون حوزه فرهنگ جایگاه شایسته‌ای دارد.

۳) در سطح فردی، دو تمایل متضاد در دهه ۷۰ مشاهده شد. از یک سو افزایش درصد

بی‌دینی و کاهش اعتقاد به خدا و از سوی دیگر ثبات در اعتقاد به معجزه، به جهان آخرت، تجربه شخصی مذهبی و نوعی اعتقاد دینی بدون تعلق به گروه‌های سازمان یافته یا سازمان کلیسا مشاهده شد. خلاصه آنکه از نظر لامبرت عرفی شدن به معنای کامل فقط در سطح اول تحقق یافته است.

ما در این مقاله ضمن توجه به طبقه‌بندی دابلر، به قلمرو نمادی و نهادی نیز توجه می‌کنیم و با استفاده از نظریه انتقادی هابرماس در باب سلطه عقلانیت ابزاری (سیستم) بر زیست-جهان، تلاش می‌کنیم تا نشان‌دهیم که چگونه حکومتی شدن دین به عرفی شدن و سلطه آن بر زیست-جهان منجر می‌شود.

سطوح عرفی شدن در جامعه ایران

نوسازی اقتصادی - اجتماعی همه ابعاد جامعه ما را متحول کرده است. یکی از پیامدهای عمده نوسازی، تفکیک ساختی نهادها و تفکیک کارکردی آنهاست. با پیدایش این فرآیند در جامعه، زیست-جهان از نظام منفک می‌شود و عناصر هریک کارکردهای معینی را برعهده می‌گیرند. در جامعه سنتی، نهاد اقتصاد با نهاد خانواده و نهاد سیاست با نهاد دین در آمیخته است. کارکردهایی چون قضاوت، آموزش و پرورش، اطلاع رسانی، همه بر عهده نهاد دین بود. به عبارت دیگر دین به عنوان "فرانهاد" بر کل جامعه نظارت داشت.

با مدرن شدن جامعه و تفکیک کارکردی، دین که پاسخگوی بخش عمده‌ای از نیازهای مردم بود پاره‌ای از کارکردهای خود را به نهادهای مدرتی چون نهاد قضاوت، آموزش و پرورش و اطلاع رسانی واگذار کرد. از سوی دیگر تفکیک ساختی نهادها موجب شد تا سیطره دین به عنوان "فرانهاد" بر کل جامعه تضعیف گردد و دین به عنوان نهادی در کنار نهادهای دیگر وارد تعامل با آنها گردد. بنابراین، دین تبدیل به خرده سیستم گردید.

تبدیل شدن دین به خرده سیستم به این معناست که دین می‌بایست مشروعیت استقلال نهادهای دیگر را به رسمیت بشناسد. با شکل‌گیری حقوق مدرن، نهاد قضاوت ساختاری متمایز یافت و فارغ التحصیلان دانشگاهها عهده‌دار اداره این نهاد شدند. از سوی دیگر با پیدایش مدارس و دانشگاهها به تدریج مکتب‌خانه‌ها ناپدید شدند و نهاد دین کارکرد آموزشی خود را در سطح کلان و انحصاری از دست داد و این کارکرد به آموزش علوم دینی تقلیل یافت. در گذشته، منابع معتبرترین وسایل ارتباطی و خبررسانی محسوب می‌شد و روحانیت نقش مهمی در

اطلاع‌رسانی ایفا می‌کرد. با مدرن شدن جامعه این نقش به نهادهای خبررسانی جدید که با ابزار مطبوعات و رادیو و تلویزیون انجام می‌گردد محول شد. همچنین نهاد اقتصاد، ابزارهای عرفی خود را (مالیات به جای خمس - قانون مدنی به جای فقه و احکام اسلامی) برگزید و از نهاد دین استقلال یافت. این فرآیند خودمختاری از دیگر مشخصه‌های عرفی شدن جامعه ماست.

سازمانهای مدرن به سمت عقلانی شدن هر چه بیشتر سیستم پیش می‌روند. در این مسیر هرچه بیشتر تلاش می‌شود تا مطلوب‌ترین ابزارها برای دست یابی به اهداف انتخاب گردد. نهادهای مدرن با برنامه‌ریزی عقلانی، محاسبه‌گری تصمیم‌گیران و نظارت علمی پیش می‌روند. عقلانی شدن، خرده سیستم‌ها را به سمت دیوانسالاری شدن ساختارها سوق می‌دهد. خرده سیستم دین نیز همین فرآیند را طی می‌کند. سازمانهای مدرن با دیوانسالاری روزافزون به پیچیده‌تر شدن جامعه کمک می‌کنند. در نهایت، قلمرو جدیدی به نام سیستم در جامعه ما شکل می‌گیرد که قلمرو عقلانیت ابزاری و حوزه فعالیت‌های این دنیایی است. با تبدیل شدن دین به خرده سیستم و از دست دادن اقتدار گذشته خود به واسطه واگذاری کارکردهای متعدد به نهادهای پیچیده مدرن زمینه برای عرفی شدن جامعه ما فراهم می‌گردد.

عقلانی شدن زیست - جهان

عرفی شدن به معنایی که بیان شد تنها به سیستم تعلق دارد. زیست - جهان از چنین فرآیندی فارغ است. جامعه شناسانی چون وبر که تنها به جنبه منفی عقلانیت و عقلانیت ابزاری در جهان مدرن توجه می‌کردند بر این گمان بودند که در فرآیند مدرن شدن سراسر جامعه دچار افسون زدایی می‌گردد. تجربه تاریخی نشان داده است که در هیچ جامعه‌ای افسون زدایی سراسری صورت نمی‌گیرد و دین همچنان می‌تواند در اشکال متعدد و متنوع در جامعه مدرن حضور داشته باشد. تفسیرهایی که از پدیده عرفی شدن در ایران صورت می‌گیرد عمدتاً به سطح سیستم مربوط می‌شود. ممکن است جامعه ما در سطح سیستم فرآیند عرفی شدن را طی کند اما در زیست - جهان پیوندهای دینی مستحکم‌تر می‌گردد و مشارکتهای خود جوش مذهبی در هیئتها، زیارت اماکن مذهبی، دادن صدقه و ... افزایش می‌یابد.

ایران اگر چه جامعه‌ای در حال گذر است، زیست - جهان در این جامعه نیرومند است؛ سنت همچنان حضور فعال دارد، فرهنگ دینی بنیاد مشروعیت حکومت را تضمین می‌کند، انسجام اجتماعی از سوی منابع سنتی و دینی تأمین می‌گردد و در نهایت، اجتماعی شدن نیز از طرق سنتی تحقق می‌یابد. باز تولید فرهنگی، انسجام اجتماعی و اجتماعی شدن سه مؤلفه‌ای

است که زیست - جهان ما را پویا نگه می‌دارد.

در جامعه ما سیستم از بیرون به درون راه یافت و با زیست - جهان ما چندان خویشاوند نبود. این بیگانگی، زیست - جهان ما را مشوش ساخت و جامعه ما را به «بحران مضاعف» دچار ساخت. اولین بحران در نتیجه حضور و تسلط سیستم در و بر زیست - جهان صورت گرفت. برخلاف جوامع غربی که در آنجا خرده سیستم اقتصاد، روابط اجتماعی را «پولی» و «منفعت طلبانه» کرده است (بورینگ ۱۹۹۶)، در جامعه ما این خرده سیستم چندان در استعمار زیست - جهان نقش نداشته است. اساساً اقتصاد به عنوان خرده سیستم همواره تابع سیستم سیاست بوده است. همه حوزه‌های دیگر حقوقی و اجتماعی تحت تسلط استبداد سیستم سیاسی قرار داشته‌اند. این سیستم، زیست - جهان را نیز تحت استعمار همراه با استبداد قرار داده است. این «استعمار استبدادی»* در طول تاریخ موجب شده که زیست - جهان فرآیند عقلانی شدن خود را طی نکند.

یکی از راههای عقلانی شدن زیست - جهان گسترش حیطه حوزه عمومی است. حوزه عمومی در جامعه ما همواره تحت تسلط ایدئولوژی سیستم بوده است. از جمله قلمروهایی که تا اندازه زیادی توانسته بود خود را از استعمار سیستم حفظ کند قلمروهای مربوط به حوزه دینی است. مساجد، منابر، حسینیه‌ها و سخنرانیهای روحانیان که بخشی از کار نقد، تأمل و بازاندیشی جامعه را بر عهده داشته‌اند، به حفظ و باز تولید عناصر فرهنگی تقویت انسجام اجتماعی یاری رسانده‌اند.

وجود واسطه قدرت در زیست - جهان، جایی که باید پیراسته از قدرت باشد، باز تولید را در این جهان با اختلال مواجه ساخته است. روابط مبتنی بر قدرت همواره چه در حوزه عمومی و چه در حوزه خصوصی حضور داشته است. از این رو زیست - جهان ما چندان در تکامل و عقلانی شدن خود توفیق نیافت. دومین بحران از این امر ناشی می‌شود که سیستم از درون جامعه ما زاده نشده است بلکه محصول نوعی عقلانیت است که از دل جوامع غربی به وجود آمده است. این مسئله موجب گردید که در فرآیند عرفی شدن سیستم، زیست - جهان واکنش نشان دهد. قدرت دولتی، در عصر رضاخانی، در زیست - جهان دخالت کرد؛ کشف حجاب را به صورت اجباری دنبال کرد؛ حوزه‌های علمیه را تعطیل نمود؛ و مساجد را تحت کنترل خود در آورد.

* این استعمار در جوامع غربی با ابزارهای به ظاهر دموکراتیک انجام می‌گردد اما در جوامعی همانند جامعه ما، به دلیل ساختار استبدادی سیستم

مداخله در زیست-جهان، روابط اجتماعی را مخدوش کرد. حوزه عمومی و حوزه خصوصی همواره تحت کنترل قدرت بوده‌اند. در زمان پهلوی، زیست-جهان به جبر به سوی عرفی شدن سوق داده شد، اما این عرفی شدن از آنجا که از بالا تحمیل می‌شد، تأثیر چندانی در غیر دینی کردن و افول باورهای اعتقادی مردم نداشت. برعکس، اندک حوزه عمومی باقی مانده در جامعه ما به انتقاد، تأمل، بازاندیشی و باز تولید در زیست-جهان ادامه داد. برخلاف آنکه نظام سیاسی زمان پهلوی نوعی نظام غیر دینی بود و سازمانهای رسمی در آن مروج نوعی عرفی‌گرایی بوده‌اند. در زندگی روزمره روابط اجتماعی مبتنی بر دینداری نه تنها تقلیل نیافت بلکه افزایش یافت. اجتماعات سیاسی-مذهبی در حوزه عمومی شدت یافت. آموزش و پرورش عرفی نظام پهلوی در برابر فرآیند اجتماعی کردن در زیست-جهان شکست خورد و در نهایت نظام پهلوی به دلیل بحران مشروعیت فرو ریخت. انقلاب به معنای مجموعه کنشهای اجتماعی رادیکال از درون زیست-جهان برخاست. از این رو ساختارهای حکومت جدید با تکیه بر مشروعیت این قلمرو و براساس شالوده‌های دینی استوار گردید.

حکومت دینی با دینی کردن خرده سیستم‌ها و همه نهادها، تلاش کرد تا علاوه بر زیست-جهان، سیستم را هم دینی کند*. سیستمی شدن جامعه که به معنای تخصصی شدن نهادها و استقلال یابی آنها از یکدیگر است بعد از انقلاب نیز مسیر خود را دنبال کرد. تفکیک ساختارها و تفکیک کارکردی نهادها فرآیندی است که به موازات پیچیده‌تر شدن جوامع و مدرن شدن آن رخ می‌دهد. لذا علی‌رغم تلاش حکومت دینی، سیستم فرآیند عرفی شدن خود را دنبال کرد، همچنین حوزه‌هایی از زیست-جهان نیز به سیستم وارد شدند که خود درگیر فرآیند عرفی شدن‌اند.

زیست-جهان بعد از انقلاب اسلامی نیز همچنان تحت تسلط "قدرت" مانده است. حکومت اسلامی کوشش کرد تا با تسلط بر آن مستقیماً در فرآیند دینی کردن جامعه نقش داشته باشد، از این رو به همراه دینی کردن ادارات، وزارتخانه‌ها و قوانین، به دینی کردن اجباری جامعه پرداخت. بدین ترتیب حجاب اجباری شد و حتی شکل پوشش و رنگ لباسها نیز تعیین گردید، و اعتقادات، نگرشهای فردی و روابط زن و مرد که متعلق به حوزه خصوصی‌اند مورد توجه و تسلط قرار گرفت. در حوزه عمومی نیز کتب، مطبوعات و رسانه‌های جمعی تحت کنترل قرار

*. سیستم به معنای هابرماسی با نظام سیاسی تفاوت دارد. نظام سیاسی در واقع به معنای نوعی رژیم حکومتی است در حالی که سیستم به معنای

مجموعه عناصر جامعه است که به لحاظ ساختی و کارکردی از هم تمایز یافته‌اند.

گرفتند و حتی قلمروهای دینی مانند مساجد، حوزه‌های علمیه و ... که در گذشته از تسلط قدرت خارج بودند تا اندازه زیادی تحت نظارت واقع شدند. در واقع استعمار زیست - جهان مجدداً تداوم یافت. این بار با ایجاد اختلال در باز تولید زندگی روزمره، بحران مشروعیت متوجه خرده سیستم دین شده است. بدین ترتیب می‌توان گفت که به همراه نقد و مورد تردید قرار گرفتن مشروعیت نهاد دین، فرآیند عرفی شدن نه تنها کاهش نیافته بلکه تسریع شده است.

خرده سیستم دین

پیچیدگی جامعه مدرن باعث می‌شود هر خرده سیستم وظایف مشخص و محدودی داشته باشد. همین وضعیت، احتمال سلطه یکی بر سایرین را منتفی می‌سازد. بدین سان وقتی سلطه دین از سایر خرده سیستم‌ها برداشته شود، جامعه عرفی می‌گردد؛ یعنی از تسلط نیروها و منابع دینی خارج می‌گردد. به همراه عرفی شدن سایر بخشهای سیستم، دین نیز عرفی می‌شود. این عرفی شدن در تحلیل سیستمی با مؤلفه‌هایی چون: تفکیک نهادی، عقلانی شدن، این دنیایی شدن و تکثرگرایی نشان داده می‌شود. خرده سیستم دین همانند سایر خرده سیستم‌ها بر نوعی برنامه ریزی عقلانی استوار است. عمدتاً در سطح میانه از سازمانهای رسمی و گروههای رسمی بحث می‌شود. سازمانهای دینی رسمی همانند سایر سازمانها بر شالوده‌های دیوانسالاری، عقلانی شدن و تخصصی شدن استوار می‌گردند. برای مثال بعد از انقلاب، رشد سازمانهای دیوانسالانه دینی در جامعه ما افزایش یافته است. حوزه علمیه به عنوان یک نهاد دینی سنتی به سمت دیوانسالاری شدن و برنامه‌ریزی عقلانی پیش رفته است. اعطای مدارک علمی به موازات مدارک دانشگاهی به طلاب، روحانیون را درگیر درجه بندیهای عرفی نظام دانشگاهی کرده است. دیوانسالارانه شدن سازمانهای دینی و برنامه‌ریزی عقلانی برای پیشبرد کارها، دین را در این قلمرو به سمت نوعی اهداف این دنیایی سوق می‌دهد. در ثانی ورود دین به عرصه سیستمی، بازسازی اجتماعی و تدوین قانون و مقررات، سیستم دینی را همانند سایر سیستم‌ها در خور انتقاد و ارزیابی می‌کند. سازمانهای دینی همانند سایر سازمانها موظفند گزارش کاری خود را ارائه دهند. از این رو این سازمانها در معرض داوری قرار می‌گیرند. این فرآیند سازمانی شدن به همراه خود، فرآیند تقدس زدایی را نیز به همراه دارد. سازمانهای دینی که تحت نظارت خرده سیستم دینی فعالیت می‌کنند همانند سایر سازمانها کنشهای اعضای خود را در جهت اهدافی عقلانی هدایت می‌کنند و چارچوبهایی مبتنی بر مقررات و ضوابط برای تحدید آن کنشها فراهم می‌کنند.

سازمانهای دینی نیز می‌توانند نوعی سازمانهای رقابتی را شکل دهند؛ مثلاً در دیندارکردن افراد و جوانان مسابقات متعدد با جایزه‌هایی که عمدتاً ابزارهای زندگی عرفی هستند (ماشین، کامپیوتر، مسکن، اردوهای تفریحی، کلاسهای ورزشی و هنری و ...) برگزار کنند. این فرآیند در واقع چیزی جز عقلانی شدن درون ساختارهای دینی نیست.

عرفی شدن دین در سطح سیستم و سازمانهای رسمی به این معنا نیست که دین در حوزه عمومی و بین‌الادھانی آدمها افول کرده است. بحث از عرفی شدن سیستم هیچ اشاره‌ای به وضعیت عمل دینداران در حوزه عمومی زیست-جهان ندارد. تحقیقات موجود در جوامع غربی نیز نشان‌دهنده این است که به موازات عرفی شدن سیستم سطح اعمال دینی کاهش نیافته است. البته این امر به آن معنا نیز نیست که تحولات در قلمرو سیستم تأثیری بر زیست-جهان ندارد. لذا اگر چه حوزه عمومی کنش دینداران چون مساجد، نماز جمعه، هیئتهای مذهبی، جلسات وعظ و دعا ... همانند سطح سیستم عرفی نشده‌اند اما تحقیقات انجام شده در ایران نشانگر این نکته است که فعالیت و کنشهای مذهبی در حوزه عمومی بسیار تقلیل یافته است و این فرآیند در حوزه عمومی بیش از حوزه خصوصی دینداران مشهود است (سراج زاده ۱۳۷۷؛ فرجی ۱۳۷۹). این وضعیت بیشتر به این دلیل است که سیستم، روابط دینی را تحت نفوذ خود قرار داده است. مساجد، نماز جمعه‌ها و دیگر اماکن دینی را مراکز سیستم جهت می‌دهند. به میزان خروج عناصر دینی از زیست‌جهان به سیستم، میزان مشارکت مردم در این قلمروها کاهش می‌یابد (مرجائی ۱۳۷۸). بسیاری از عناصر موجود در زیست-جهان به قلمرو نظام انتقال یافته‌اند؛ مثلاً برای نماز، ستاد اقامه نماز تشکیل شد؛ برای امر به معروف و نهی از منکر نیز همین طور. سازمان تبلیغات اسلامی برخی از امور را که در قلمرو زندگی روزمره انسانها بوده است اداره می‌کند و حتی نظافت مساجد را در حوزه رسمی وارد ساخته است (روز پاکسازی مساجد). بدین سان بخشهای عمده‌ای را که در سطح سیستم جای گرفته‌اند باید مجدداً به عرصه زندگی روزمره انتقال داد. در اینجا به برخی از این قلمروها که اساساً به حوزه عمومی زیست-جهان مؤثران تعلق دارند اشاره می‌شود.

مسجد و زیست-جهان

مسجد همچون هر نهاد دینی همواره بخشی از زیست-جهان محسوب می‌شود. برخی از مردم بخشی از ساعات خود را در طول روز در این مکان سپری می‌کنند. مسجد بخشی از اجتماعی است که مردم در آن زندگی می‌کنند و به تعبیر رابرت بلا، اجتماعی عاشقانه و به هم پیوسته

است. مردم داوطلبانه در آن شرکت می‌کنند و لذت حضور در آن را حس می‌کنند. مسجد بخشی از جماعت محلی محسوب می‌شود. در حالی که کلیسا قابلیت زیادی برای سازمانی شدن و رسمی شدن در خود دارد، مساجد اساساً با کلیساها تفاوت دارند. اگرچه حاکمان در طول تاریخ تلاش کرده‌اند تا مساجد را در اختیار خود گیرند و بر آن نظارت کنند اما مسجد هیچ‌گاه نهادی رسمی و حکومتی نشده و همواره در زیست-جهان باقی مانده است.

مسجد به این دلیل در زیست-جهان قرار می‌گیرد که ساختاری دیوانسالارانه نیافته است. تقسیم کار، توزیع منابع درآمد و تخصیص اعتبار در آن بی‌برنامه و فاقد نوعی برنامه ریزی عقلانی است. حضور مؤمنان در مساجد نیز به دلیل اهداف ارزشی و معنوی است نه عقلانی-استراتژیک. روابط دینداران در آن از نوع روابط اولیه است نه مبتنی بر مقررات. مؤمنان در مسجد با یکدیگر روابط چهره به چهره دارند. عاطفه، همدلی و فهم متقابل وضعیت یکدیگر، کنشهای دینداران را در قلمرو کنشهای ارتباطی قرار داده است. با این توضیح، روشن می‌شود که مساجد به آسانی مشمول روند عرفی شدن نمی‌شوند و تا زمانی که از زندگی روزمره مردم خارج نگردند بخشی از جریان زندگی انسانها را شکل می‌دهند.

شرکت در مساجد، اداره و نظافت آن همواره مبتنی بر نوعی تمایلات ارادی بوده است. این اواخر مردم هیچ‌گاه از بالا و از سوی حکومت دعوت نشده بودند که در مساجد حضور یابند؛ مثلاً روزی را به عنوان روز پاکسازی و غبار رویی قرار دهند و به نظافت آن پردازند یا کمکهای مالی از سوی مراکز رسمی دریافت دارند. دخالت سیستم در اداره مساجد که در سالهای اخیر صورت گرفته است اگرچه ممکن است زیبایی، نظافت و ثروت مسجد را افزایش دهد اما به اجتماع درونی آن و فعالیت ارادی و محلی آن لطمه می‌زند. به میزانی که آدمها تصور کنند مساجد تحت نفوذ و مدیریت قدرت قرار گرفته‌اند از آن فاصله می‌گیرند. در محیطی که قدرت در آن نظارت دارد نوعی عقلانیت استراتژیک که اهدافی معین را دنبال می‌کند مشاهده می‌شود. اگر مساجد مستعمره نظام قدرت شوند حضور در مساجد فواید این دنیایی برای آدمها خواهند داشت. مساجد هم مشروعیت دهند سیستم و هم مشروعیت دهند به افرادی خواهند بود که از سوی سیستم در آن حضور می‌یابند. همین امر، نظر جمعی مردم را نسبت به حضور در مساجد تغییر می‌دهد. مسجد جایی تصور می‌شود که در آن نه کنش ارزشی (جهت تقرب به خدا) بلکه ممکن است نوعی کنش استراتژیک (منفعت طلبانه و فرصت طلبانه) صورت گیرد. ریاکاری در مساجد رخنه می‌کند و همین آفت، حضور در آن را تقلیل می‌دهد.

در واقع هنگامی که باز تولید فرهنگی در زیست-جهان در نتیجه دخالت سیستم مختل

گردد، اولین بحرانی که رخ می‌دهد، فروپاشی سنتهاست. سنتها به دلیل ضعف فرآیند جامعه‌پذیری از میان می‌روند و در نتیجه نظام معنایی - که در گذشته حیات زندگی جمعی آدم‌ها را شکل می‌داد - دگرگون می‌شود و مبنایی که کنشهای مذهبی به واسطه آن تفسیر و تعبیر می‌شدند متزلزل می‌گردد. بنابراین دینداری با اغراض این دنیایی اختلاط می‌یابد. این فرآیند اختلال در نهایت، کاهش سطح دینداری و عرفی شدن زندگی روزمره - به معنای فاصله‌گیری مردم از برخی احکام و اعتقادات دینی - را به همراه دارد.

روحانیت، گذر از زیست - جهان به سیستم

تا قبل از انقلاب اسلامی، روحانیت در زیست - جهان فعال و هم سطح سایر افراد بود. روحانیت به واسطهٔ مباحثات و گفت و گو مردم را به مشارکت دینی دعوت می‌کرد و در بازتولید عناصر فرهنگی و دینی بسیار مشارکت می‌کرد. در نتیجه تعامل بین مردم و روحانیت قابل مشاهده بود. نوع روابطی که مردم با روحانیت و همچنین روحانیت با مردم برقرار می‌کردند در سطح روابط اولیه قرار داشت. به این معنی که عاطفی، غیر رسمی، دوستانه، نامشخص، تعریف نشده و نامحدود بود. در واقع از ویژگی روابط در سطح زیست - جهان برخوردار بود. در این زمان روحانیت اگرچه در سطوحی برابر با مردم قرار داشت اما براساس ذهنیت مثبتی که از روحانیت موجود بود روحانی در جایگاهی مقدس قرار داشت و علوم دینی (حوزوی) نیز از جایگاه متعالی برخوردار بودند. مردم به روحانیت روی می‌آوردند و تقریباً تمام مسائل شخصی، اجتماعی، سیاسی و دینی موجود در زندگی روزمره را با مراجعه به آنان حل می‌کردند. در مجموع تیپ ایده آلی که مردم از روحانیت ساخته بودند تا حدودی ناشی از جایگاهی بود که توانسته بود در زیست - جهان آنان کسب کند.

اما بعد از انقلاب، تحولی اساسی رخ داد و جابه‌جایی‌هایی در جایگاه روحانیت صورت گرفت که موجب انتقال روحانیت از زیست - جهان به سطح سیستم شد. روحانیت، بیش از پیش خصیصه‌ای سیستمی یافت و به دنبال آن نقشها و کارکردهایی که به عهده داشت تغییر کرد. روحانیت، دیگر با سایرین هم سطح نبود. او به قدرت دست یافت و نقش هدایتگری زیست - جهان را به عهده گرفت. با حضور روحانیت در سطح سیستم، نوع روابط آن با مردم نیز تغییر یافت. روحانیت در سطح روابط ثانویه قرار گرفت و در چارچوبی مشخص و محدود، تعریف شده و رسمی با مردم ارتباط برقرار کرد. تمامی اینها کمک کرد تا حضور فراگیر و همه جایی روحانیت در زیست - جهان کمرنگ شود و این آغاز عرفی شدن روحانیت است که جایگاه

مقدس و متعالی خود را به تدریج از دست می‌دهد. به دنبال آن تیپ‌بندی‌ای نیز که جامعه از روحانیت داشت تحول یافت. عناصری از روحانیت که به سطح سیستم انتقال یافتند موجب شدند که بیشترین دگرگونی در اذهان مردم درباره روحانیت رخ دهد. در نتیجه ذهنیتی عرفی - انتقادی، عقلانی و این‌دنیایی - و غیر مقدس نسبت به روحانیت شکل گرفت.

مع الوصف بخشی از عناصر دینی و معنوی که هنوز در سطح زیست - جهان باقی مانده‌اند و دستخوش انتقال نشده‌اند همچنان مورد تأیید مردم هستند. بخشی از این عناصر شامل نقشهایی می‌شود که روحانیت پیش از این ایفا می‌کرد. اما نقشهایی را که روحانیت پذیرفته است در سطح سیستم ایفا کند در حال عرفی شدن است. در حقیقت حضور روحانیت در نقشهای سیستمی بر نقشهای مذهبی - سنتی گذشته غلبه یافته است. روحانیون بیشتر به عنوان کارگزار سیستم مطرح می‌شوند و نقشهایی چون وزیر، وکیل، رئیس، معاون، نماینده و مشاور، که نقشهایی عرفی هستند، را بر عهده می‌گیرند. این نقشهای عرفی، روحانیون را در معرض داوری انتقادی قرار می‌دهد و از قداست آنها می‌کاهد.

به طور خلاصه روحانیت با این گذار از زیست - جهان به سیستم، نفوذ و اقبال گذشته خود را در قلمرو زندگی روزمره از دست داده است. * از آنجا که اکنون مشروعیت سیستم را روحانیت تضمین می‌کند سیستم نیز به ظاهر رنگ قدسی گرفته است لذا حوزه عمومی به دلیل غلبه ایدئولوژی دینی بر آن ناتوان از نقد و تأمل شده است. روحانیت که تا پیش از این، خود نقاد سیستم در حوزه عمومی بود اکنون از آن حوزه خارج گشته است. این جابه‌جایی تا مدتی جامعه را از حیث وضعیت نقد و بازاندیشی در ابهام قرار داد اما اکنون به نظر می‌رسد زیست - جهان، باز اندیشی نسبت به این مقوله را در دستور کار خود قرار داده است.

تفاوت در اقبال مردم به فتوای مراجع و روحانیون طراز اول در این اواخر - بالاخص در مورد مسائل سیاسی داخل کشور - ناشی از جابه‌جایی موقعیت آن دسته از مراجع است که از زندگی روزانه خارج شده‌اند و از بیرون و بالا برای مردم فتوا صادر می‌کنند. فتوای سیستمی‌ای که برخی از مراجع اخیراً - مثلاً راجع به انتخابات - صادر کرده‌اند با فتوایی که در گذشته صادر می‌شد تفاوت دارد. فتوای اخیر را قدرت حمایت می‌کند؛ همچنین ایدئولوژی سیاسی

*. در یک پژوهش تنها ۱۸/۴ درصد اعلام داشته‌اند که سخنرانهای روحانیت را از تلویزیون گوش می‌کنند (رجب‌زاده، ۱۳۷۷). در تحقیقی

دیگر در پاسخ به این که از میان ۵۱ منبع تأثیرگذار دینی نام برده شده، کدام یک بیشترین اولویت را بر باورهای دینی شما دارند، سخنرانهای علما

از رادیو و تلویزیون رتبه بیست و هشتم را آورده است (مرحانی ۱۳۷۸).

نیرومندی حامی آن است. رسانه‌های جمعی سیستمی نیز دائماً اخبار مربوط به فتواها را پخش می‌کنند. آمیخته شدن احکام و فتوای فقهای مراجع به حمایت قدرت از نفوذ و اقتدار گذشته آن می‌کاهد. در گذشته فتواها به این اندازه از جانب قدرت و امکانات رسانه‌ای و واسطه پولی حمایت نمی‌شدند. فتوا بخشی از دستورالعمل مربوط به زیست-جهان روزمره آدمها بود و مردم بدون تأمل و تردید در اعتبار احکام، آن را انجام می‌دادند. با توجه به فرآیند عرفی شدن جوامع و بالاخص سیستمی شدن دین فتواها همانند احکام و قوانین عرفی به مشروعیت سیستمی احتیاج پیدا کرده‌اند تا ضمانت اجرایی پشت سر خود داشته باشند.

دینداری در زندگی روزمره

سطح آخری که به آن می‌پردازیم، سطح مربوط به فرد، انگیزه‌ها، اعتقادات و کنشهای فردی است. در این سطح نشان داده می‌شود که افراد به چه معنا عرفی شده‌اند و به چه معنا دیندار مانده‌اند. به طور خلاصه در قلمرو سیستمی روحیات افراد عرفی می‌شود اما در قلمرو زندگی روزمره انسانها دیندار باقی می‌مانند. همین طور افراد در ارتباط با نهادهای دینی ممکن است طالب خود مختاری باشند، اما در جهانی سرشار از نمادهای دینی زندگی کنند. نهایتاً این که افراد میان کنشهای استراتژیک (عقلانی معطوف به هدف) و کنشهای دینی و عاطفی خود تفاوت قائل می‌شوند. بدین ترتیب آنها همواره در بخشی از حوزه‌ها دیندار باقی می‌مانند.

ایدئولوژی رسمی در زیست-جهان، نوعی خاص از دینداری هماهنگ با خود را جامعه پذیر می‌کند. این نوع دینداری در جامعه ما با سبک پوشش مشخص، سلايق معين، سبک زبانی ویژه و اعتقادات شفاف شناخته می‌شوند. دینداری سیستمی یا سازمانی، نوعی دینداری است که افراد در آن برای به خدمت گرفته شدن در سازمان و در جهت نوعی عقلانیت ابزاری پرورش می‌یابند و به این دلیل که عمدتاً غایات مادی و اهداف سیاسی-اقتصادی در سر دارند، انگیزه‌ها و کنشهای فردی را به سمت عرفی شدن سوق می‌دهند. دینداری سازمانی از آنجاکه پیامدهای سیاسی-اقتصادی معینی به دنبال دارد تعداد معینی از افراد را با اهداف این دنیایی به سمت خود سوق می‌دهد.

به لحاظ سیستمی، دیندار کسی است که مشخصات عرضه شده از طریق ضوابط رسمی را دارا باشد. بدین سان نوعی تقلیل‌گرایی در دیندار خواندن افراد جامعه صورت می‌گیرد. در جامعه ما بسیاری از افراد که با تعاریف رسمی از دینداری منطبق نبوده‌اند، غیر دیندار خوانده شده‌اند. از اینرو مراکز رسمی دین، خود موجب گسترش نمادهای عرفی شدن در سطح فردی

شده اند.

جدای تعریف رسمی از دینداری، افراد در زیست-جهان به همراه نمادهای دینی زندگی می‌کنند. بسیاری از افراد خود را دیندار می‌خوانند حتی اگر پایبند به برخی از احکام دینی نباشند، یا اینکه سازمانهای رسمی دینی آنان را دیندار ندانند. تحلیلهای عرفی شدن در جوامع غربی ابتدا براساس روندی که مردم از دینداری کلیسایی فاصله می‌گرفتند صورت می‌گرفت. بعدها محققان متوجه شدند که فاصله‌گیری از دینداری کلیسایی و دین رسمی به معنای طرد دین و افول اعتقادات دینی در میان مردم نیست؛ بلکه نوعی دینداری جدید در حال وقوع است که مستلزم نفی واسطه‌هایی چون کلیساست (بیلتون ۱۹۸۷). بنابراین ما غیر دینی شدن افراد را نباید با فاصله‌گیری از دینداری سازمانی و رسمی تحلیل کنیم. این فاصله‌گیری که اکنون در جامعه ما در حال وقوع است به معنای ایجاد انواع جدیدی از دینداری است. به عبارت دیگر دینداری رسمی افول می‌یابد اما دینداری در زندگی روزمره در اشکال متفاوت و متعدد جاری است. تحقیقات تجربی در ایران نیز مؤید این امر است که مردم طالب فاصله‌گیری از دینداری رسمی هستند*. به این ترتیب آنها با مداخله الگوهای رسمی در زیست جهان مخالفت می‌ورزند. افراد ممکن است نسبت به نهادهای دینی و ساختارهای رسمی دینداری چندان علاقه‌ای نشان ندهند، بنابراین در این سطح می‌توانیم بگوییم افراد به سمت عرفی شدن گام نهاده‌اند؛ مثلاً ممکن است اقبال مردم نسبت به نهاد روحانیت کاهش یافته باشد یا این که جوانان کمتر به روحانیون مراجعه کنند و سازمانهای رسمی چندان همانند گذشته مورد توجه نباشند (مرجانی، ۱۳۷۸) یا از پرداخت خمس و زکات به نهاد روحانیت کاسته شده باشد اما آدمها همچنان در جهانی سرشار از نمادهای دینی زندگی کنند.

جامعه ما سرشار از نمادهای مذهبی و مقدس است. شخصیت‌های اسطوره‌ای و مذهبی همانند ائمه (ع) همچنان برای مردم ارزشمند هستند. افراد همچنان به مقدسات احترام می‌گذارند. دین برای غالب افراد از اهمیت بالایی برخوردار است. تجربه‌های دینی ارزشمند محسوب می‌شوند و همین طور اعتقادات دینی در سطح مناسبی قرار دارند.* در قلمرو

*. تحقیقی که در شیراز انجام شده نشان داده که تیب دینداری جدید با مشخصه‌هایی چون تجربه‌های دینی شخصی، طرد سنت‌های دینی رسمی، کثرت‌گرایی مذهبی، همسازی معرفت دینی با معارف علمی جدید و عقلانی بودن آن، از بیشترین فراوانی برخوردار است (پارسا ۱۳۷۷). کار آفرای مرجانی نیز نشان داد که صورت‌بندیهای جدیدی از دینداری در بین دانشجویان در حال شکل‌گیری است (مرجانی ۱۳۷۹).

*. در غالب تحقیقات انجام شده، نتایج نشان می‌دهد که اعتقادات دینی مردم از درجه بالایی برخوردار است. همین طور در ابعاد عاطفی و

نمادهای دینی می‌توانیم بگوئیم زیست-جهان ما دینی است و ما فرآیند عرفی شدن را در آن همانند سطح نهادها نمی‌بینیم. بنابراین، نمی‌توانیم بگوئیم که جامعه ایران به سمت عرفی شدن تام و تمام پیش می‌رود. به لحاظ نهادی، افراد تا اندازه‌ای از نهادهای دینی اظهار استقلال می‌کنند. بالاخص سلاطین سیاسی و اجتماعی خود را موقوف به صدور احکام نهادهای دینی نمی‌کنند.* در این حوزه‌ها، که قلمرو کنشهای عقلانی است افراد براساس محاسبات عقلانی خود عمل می‌کنند. به این معنا ما در سطح فردی عرفی شده‌ایم. اما در همین سطح هم عرفی شدن مسیر کندی را طی می‌کند. در سطح نمادهای دینی، می‌توانیم بگوئیم که جامعه ما عرفی نشده است و حتی تا اندازه‌ی زیادی دینی است.

از سوی دیگر سیستم، طالب نوعی کنش عقلانی و ابزاری است. افراد در عرصه اقتصاد و سیاست، براساس محاسبات عقلانی و سود شخصی کنش می‌کنند. کنش استراتژیک در پی به حداکثر رساندن سود در عرصه اقتصاد و به حداکثر رساندن سلطه و قدرت در عرصه سیاست است. اما کنش دینی نوعی کنش ارتباطی است که از سر مفاهمه، عشق، عاطفه، حسن حقیقت جوئی و درک معناداری صورت می‌گیرد. کنش دینداران نوعی کنش عاشقانه است، چنانکه اجتماع دینداران در حوزه عمومی چون مساجد، هیئتها و دیگر قلمروها باید نوعی اجتماع عاشقانه و بهم پیوسته باشد.

ما عموماً از دیندارانی که عمل دینی انجام می‌دهند (صدقه دادن، نماز جماعت گزاردن، ظاهر دینی داشتن) انتظار داریم که کنشهای زبانی و عملی آنها براساس نیت منفعت طلبانه یا سود شخصی یا قدرت طلبی نباشد. چرا که دینداران با خدا معامله می‌کنند نه با حاکمان این دنیایی. به این معنا افراد قاعدتاً باید میان کنشهای عقلانی - ابزاری با کنشهای عقلانی - ارزشی خود تفکیک قائل شوند. کنشهای افراد اگرچه در سطح استراتژیک کاملاً عرفی می‌شود اما این به معنای غیر دیندار شدن افراد نیست. فرد سرمایه‌داری که در تعاملات اقتصادی خود عقلانی و حسابگرانه عمل می‌کند اما در عین حال صدقه می‌دهد یا سالانه برای برنامه‌های مذهبی هزینه می‌کند، نمونه‌ای از این موارد است.

حجم مشارکت در اعمال مذهبی و حضور در اماکن مذهبی - عمومی باید از دل حوزه

خصوصی افراد برخیزد. اجتماعی کردن افراد در سطح حوزه خصوصی - به واسطه خانواده، دوستان و تجربیات شخصی جهتگیری مذهبی آنان را در سطح حوزه عمومی مشخص می‌سازد. اما حوزه عمومی در جامعه ما، نه از پایین (حوزه خصوصی) بلکه از بالا (سیستم) جهت داده می‌شود. دخالت از بالا به درون زندگی روزمره، عقلانیت نهفته در پشت کنشهای فردی و جمعی را تیره و کدر می‌سازد. وقتی کنشهای دینی در سطح سیستم پاداش دریافت دارند انگیزه‌ها در این نوع کنش از عقلانیت ارزشی به عقلانیت ابزاری و این دنیایی تغییر می‌یابد. برخی از کنشهای دینی مثل نماز جمعه و نماز جماعت وقتی در پذیرش ادارات و دانشگاهها مفید باشد قابل تشخیص نیست که افراد عامل در پی نوعی کنش استراتژیک هستند یا در پی نوعی کنش دینی و ارتباطی. از این پس مؤمنان و عاشقان از عاقلان و حسابگران این دنیایی قابل تفکیک نخواهند بود. لذا فرآیند اجتماعی کردن منفی آدمها یعنی سوق دادن آنها از کنش ارتباطی به کنش استراتژیک نوعی فرآیند عرفی کننده در سطح فردی تلقی می‌شود. افراد بیش از پیش این دنیایی می‌شوند. در ثانی خود دین نیز - یعنی کنشهای دینی - در سطح فردی عرفی می‌شود و کنشهای دینی در جهت مقاصد این دنیایی صورت می‌گیرد.

این اختلال خود بحران انگیزش و بحران هویت را موجب می‌شود. کنشگران دینی دیگر کمتر انگیزه کنشهای جمعی دینی را در مراکز عمومی تحت تسلط سیستم پیدا می‌کنند. از این رو رغبت فعالیت‌های جمعی مذهبی کاهش می‌یابد.* این فرآیند، خود عرفی شدن افراد را تسریع می‌کند. از سوی دیگر در سطح فردی بحران هویت پدید می‌آید. ابهام در نوع کنش دینداران (محاسبه گرانه بودن یا عاشقانه بودن)، منجر به اختلال شخصیتی می‌شود. بنیاد هویت دیندارانه زیستن، مورد پرسش و بازاندیشی قرار می‌گیرد و پدیده «ریاکاری» در سطح فردی شایع می‌شود. ریاکار کسی است که کنشهای استراتژیک را در لباس کنش دینی عرضه می‌کند. به عبارت دیگر ریاکاری به این دلیل رواج می‌یابد که نمایانند کنشهای دینی نوعی پیامدهای این دنیایی و منافع اقتصادی و سیاسی به همراه دارد. آلوده شدن فضای کنش دینداران به پدیده ریاکاری حجم کنشهای دینی و حتی نمادهای مذهبی (در لباس و اعتقادات و نگرشها) را در جامعه تقلیل می‌دهد. بدین ترتیب از بعد دیگر جامعه ما به سمت عرفی شدن گام بر می‌دارد.

* در یک پژوهش در حالی که اعتقادات دینی پاسخگویان بالا نشان داده شد تنها ۴/۱ درصد در نماز جماعت و ۴/۳ درصد در نماز جمعه

نتیجه گیری

۱) وضعیت عرفی شدن در جامعه ما با سایر جوامع، بالاخص جوامع غربی، متفاوت است. عرفی شدن در هر جامعه با توجه به ساختارهای زیست - جهان صورت می گیرد. پیچیده تر بودن جوامع و مدرن شدن آن گرچه نوعی فرآیند تمایزیابی ساختاری و تفکیک کارکردی را موجب می شود اما دقیقاً روشن نیست که این فرآیند در همه کشورهای شکل یکسانی از عرفی شدن را پدید آورد. جوامع غربی با زیر بنای مذهبی مسیحی نوعی عرفی شدن را تجربه کرده اند که هرگز در جامعه ما رخ ننموده است. ساختارهای مذهبی مسیحیت از جمله کلیسا با نمونه مشابه آن در جامعه ما که مسجد است، تفاوت بنیادی دارد. کلیسا مرکز قدرت و تصمیم گیری امپراتوری مسیحی بوده و استقلال نهاد قدرت و نهاد اقتصاد از آن، فرآیند عرفی شدن از نوع غربی را به همراه داشته است. مساجد در جامعه ما هیچگاه مراکز خلافت را شکل نداده اند و درگیر نظام دیوانسالارانه، که کلیسا در غرب شد، نشدند. به همین دلیل فرآیند عرفی شدن درونی مساجد در جامعه ما اساساً بی معنی است. از سوی دیگر مساجد هیچگاه، مراکز اقتصادی و کشاورزی جامعه ما را بر عهده نداشته اند لذا جدایی اقتصاد و سیاست از مسجد بی معناست. بنابراین ما نمی توانیم از عرفی شدن مسجد در برابر عرفی شدن کلیسا سخن بگوییم. اما عرفی شدن در جامعه ما اشکال مربوط به خود را تجربه می کند.

۲) عرفی شدن در جامعه ما به چه معناست؟ عرفی شدن به معنای زوال دین نیست؛ همچنین به این معنا نیست که نمادها، آموزه های دینی و نهادهای دینی در حال زوال هستند اگر چه در سطح نهادها ما به نوعی با کاهش اعتبار نهادهای دینی مواجه هستیم اما نمادها و آموزه های مذهبی، اعتبار و اهمیت پیشین خود را حفظ کرده اند. برخلاف جوامع غربی، ما نه با ایدئولوژی های انسانی در برابر ایدئولوژی دینی مواجه شدیم و نه دین به قلمرو خصوصی پناه برده است. دین همچنان به عنوان دستورالعمل در زندگی روزمره مورد پذیرش مردم است. از سوی دیگر نهادهای دینی در سطح سیستم و حوزه عمومی دینی در زیست جهان فعالیت گسترده دارند. عرفی شدن در جامعه ما به معنای عقلانی شدن، تخصصی شدن و تمایزیابی ساختی - کارکردی، دیوانسالارانه شدن و خودمختاری خرده سیستم های جامعه از دین است. اگر چه ما به لحاظ تخصصی شدن و دیوانسالارانه شدن این فرآیند از عرفی شدن را شاهدیم اما نمی توان گفت که تمایزیابی چندانی در خرده سیستم ها محقق شده است. باید اعتراف کرد که

خرده سیستم دین مانع خودمختاری و استقلال کامل نظام اجتماعی شده است. مع الوصف عرفی شدن فرآیندی است که دیر یا زود در سطح سیستم به وقوع می‌پیوندد اما این به معنای عرفی شدن زیست-جهان و زندگی روزمره نیست. بنابراین شاخصه‌هایی که برخی از پژوهشگران در عرفی شدن جامعه نشان می‌دهند بیشتر ناظر بر قلمرو سیستم است و نه زیست-جهان. ما در قلمرو زندگی روزمره جامعه‌ای دینی داریم. بنابراین عرفی شدن سیستمی به معنای افول اعتقادات دینی و کاهش سطح آگاهی‌های دینی نیست. اگرچه عرفی شدن در قلمرو سیستم در ساختار زیست-جهان بی‌تأثیر نیست.

۳) سیستم عمدتاً تمایل دارد تا بر زیست-جهان مسلط گردد. پیامدهای این تسلط، عرفی شدن زندگی روزمره از طریق گسترش عقلانیت ابزاری در آن است. در جامعه ما به دلیل حضور سیستم در سطح زیست-جهان، عرفی شدن سرعت بیشتری گرفته است. انتقال عناصری از زیست-جهان به قلمرو سیستم، یکی از دلایل عرفی شدن جامعه ماست. در این فرآیند روحانیت از زیست-جهان به سیستم منتقل شده است به همراه آن برخی از مؤلفه‌های دینی زیست-جهان همانند مساجد، نماز جمعه، برخی از اشکال دینداری و احکام دینی (نماز، حجاب، امر به معروف و نهی از منکر) به سطح سیستم انتقال یافته‌اند. سازمانی شدن و رسمی شدن پاره‌ای از عناصر زندگی روزمره (تشکیل ستاد امر به معروف، ستاد اقامه نماز و ...) به عرفی شدن آن بخش از دین که به سیستم انتقال یافته، منجر شده است. از سوی دیگر سیستم تلاش کرد به واسطه ایدئولوژی، قدرت و رسانه‌های جمعی، حوزه عمومی دینداران را در اختیار خود گیرد تا به واسطه نظارت بر آن زندگی روزمره را هدایت کند. هدایت زیست-جهان با هدف دینی‌تر کردن آن پیامدی جز عرفی شدن و بی‌رغبتی دینداران در کنشهای جمعی دینداری، عدم حضور در مساجد، تقدس زدایی از روحانیت، عدم مشارکت در احکام دینی مثل امر به معروف و نهی از منکر و ... نداشته است.

۴) دینی شدن جامعه، فرآیندی از پایین است. چراکه اجتماعی شدن درون زندگی روزمره صورت می‌گیرد. برنامه ریزی عقلانی برای دیندار کردن افراد (به واسطه ترغیب سازمانهای رسمی) جز عرفی‌تر شدن افراد نتیجه‌ای ندارد. طریق درست در این مسیر، انتقال مجدد عناصر دینی از سیستم به زیست-جهان است. به تعبیر هابرماس ما ناچاریم تا آن عناصری را که سیستمی شده‌اند، مجدداً «زبانی» کنیم. به عبارت دیگر کنشهای دینی را از قلمرو عقلانیت استراتژیک نجات دهیم و به قلمرو عقلانیت ارتباطی برگردانیم. این کنشها نباید پیامدهای سیاسی و اقتصادی این دنیایی به همراه داشته باشد. همین‌طور سیستم باید از تسلط بر حوزه

دینی زندگی روزمره دست کشد و از سازمانی کردن و رسمی کردن احکام، ایام و اماکن مذهبی دوری گزیند. روحانیون و علما باید به حوزه عمومی در زندگی روزمره برگردند تا اقبال گذشته خود را باز یابند. حوزه عمومی باید فارغ از ایدئولوژی، قدرت و پول، به تأمل، نقد و باز آفرینی ادامه دهد. دینی شدن جامعه باید به خود آن محول شود. باز تولید فرهنگی، انسجام اجتماعی و اجتماعی شدن نیز باید در این جهان صورت پذیرد. در نهایت از طریق نقادی در حوزه عمومی است که می توان از دخالت و تسلط سیستم بر این سه مؤلفه در زیست - جهان جلوگیری کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مآخذ

- پارسا، کیارش (۱۳۷۷) «بررسی تأثیر جریان نوسازی بر معرفت دینی مردم ایران، مطالعه موردی شهرستان شیراز» پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.
- ویلم، ژان پل (۱۳۷۷) جامعه شناسی ادیان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: تبیان.
- پیوزی، مایکل (۱۳۷۷) یورگن هابرماس، ترجمه احمد تدین، تهران: هرمس.
- رجب زاده، احمد (۱۳۷۷) «حیات دینی خانوار در شهر همدان»، نمایه پژوهش، سال دوم، شماره ۷ و ۸.
- سراج زاده، سید حسین (۱۳۷۷) «نگرشها و رفتارهای دینی نوجوانان تهرانی»، نمایه پژوهش، سال دوم، شماره ۷ و ۸.
- طالبان، محمد رضا (۱۳۷۷) «سنجش دینداری جوانان»، نمایه پژوهش، سال دوم، شماره ۷ و ۸.
- فرجی، مهدی (۱۳۷۹) «صورتبندی هویت جدید و تغییر نگرش زنان نسبت به احکام رساله‌ای»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- مرجائی، سیدهادی (۱۳۷۹) «بررسی ایمان دینی و دینگرایی دانشجویان دانشگاه تهران»، گزارش پژوهشی، جهاد دانشگاهی دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
- مرجائی، سیدهادی (۱۳۷۸) «زمینه‌های احیای فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر»، گزارش پژوهشی، جهاد دانشگاهی دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
- محمدی، مجید (۱۳۷۷) سر بر آستان قدسی، دل درگرو عرفی، تهران: قطره.
- ویلسون، آر. برایان (۱۳۷۷) عرفی شدن، ترجمه مجید محمدی، تهران: قطره.
- همیلتون، ملکم (۱۳۷۷) جامعه شناسی دین، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: تبیان.
- Berger, Peter (1991) "Social Sources of Secularization", in Jeffrey Alexander, ed., *Culture and Society*, New York: Cambridge University Press.
- Berger, Peter (1976) *The Sacred Canopy: Elements of a Sociological Theory*

of Religion, New York: Doubleday.

- Bellah, Robert (1991) "Civil Religion in America", in Jeffrey Alexander, ed., *Culture and Society*, New York: Cambridge University Press.
- Bilton, T., et al (1987) *Introductory Sociology*, London: Macmillan.
- Blake, Sott (1993) *Cultural Power and Discursive Effects*, London: GilaHayim.
- Bowring, Finn (1996) "A Life-World Without a Subject: Habermas and the Pathologies of Modetnity", *Telos*. No.96.
- Dobbelaere, Karel (1999) "Towards an Integrated Perspective of the Processes Related to the Descriptive Concept of Secularization", *Sociology of Religion*, No. 15.
- Fleming, Marie (1992) *Emancipation and Illusion*, Pennsylvania: Pennsylvania State University.
- Lidz, Victor (1989) "Secularization", in Adam Kuper and Jessica Kuper, ed., *The Social Science Encyclopedia*, London: Routledge.
- Lombert, Yves (1999) "Religion in Modernity: Secularization or New Religion Form?" *Sociology of Religion*. N. 15.
- Parsons, Talcott (1963) "Christianity and Modern Industrial Society", in Edward Tiryakian, ed., *Sociological Theory, Values and Sociocultural Change*, New York: Harper and Row.
- Swingewood, Alan (1991) *A Short History of Soiological Thought*, London: Macmillan.
- Thompson, Kenrick (1997) *Sociology*, New York: McGraw-Hill.
- Turner, Jonathan (1998) *The Structure of Sociological Theory*, New York: Wadsworth Publishing.
- Wilson, B. R., ed. (1997) *Dictionary of Ethics, Theology and Society*, London: Routledge.